



درس خارج فقه استاد حاج سید مجتبیٰ نورمفیدی

تاریخ: ۱۹ آذر ۱۳۹۰

موضوع کلی: مسئله پنجم

مصادف با: ۱۴ محرم الحرام ۱۴۳۲

موضوع جزئی: ادله جواز رجوع به اعلم

جلسه: ۳۴

سال دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

تا اینجا پنج دلیل برای جواز رجوع به غیر اعلم یا به عبارت دیگر تخییر در رجوع به اعلم و غیر اعلم ذکر شد. این ادله بعضاً مورد اشکالاتی واقع شد؛ بعضی از این اشکالات پاسخ داده شد لکن بعض دیگر وارد بود. در مجموع دلالت بعضی از این ادله را بر جواز رجوع به غیر اعلم پذیرفتیم. عرض کردیم ادله دیگری هم ذکر شده که ما دیگر وارد بحث از آن ادله و بررسی و نقد آنها نمی‌شویم؛ عمده‌ترین دلیلی که باقی مانده روایات است.

دلیل ششم: روایات

دلیل ششم روایاتی است که بعضی با استناد به آن روایات می‌خواهند تخییر را استفاده کنند. این روایات متعدد است که ما آنها را در طوایفی دسته بندی می‌کنیم:

طایفه اولی: این طایفه روایاتی است که در آنها نام چهار تن از بزرگان اصحاب ائمه (ع) برده شده که امام صادق (ع) در مورد آنها تعبیرات بلندی به کار برده و مردم را به آنها ارجاع داده‌اند.

علت اینکه این را به عنوان یک طایفه ذکر کردیم این است که بالاخره روایات متعددی است که این مضمون در آنها وجود دارد از جمله روایتی که کشی از جمیل بن دراج نقل می‌کند «قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام يقول: بشر المختبین بالجنة، برید بن معاویة العجلی و ابو بصیر لیث ابن البختری المرادی و محمد بن مسلم و زرارة اربعة نجباء امناء الله علی حلاله و حرامه لولا هولاء انقطعت آثار النبوة و اندرست»^۱ در این روایت امام صادق (ع) در مورد این چهار تن به عنوان چهار تن از نجبائی که امناء خداوند بر حلال و حرام هستند یاد کرده و می‌فرماید: چنانچه اینها نبودند آثار نبوت از بین می‌رفت و منهدم می‌شد.

در روایت دیگری وارد شده است «سمعت ابا عبد الله علیه السلام يقول: احب الناس الی احياء و امواتاً اربعة؛ برید بن معاویة العجلی و زرارة و محمد بن مسلم و الاحول (ابو بصیر لیث ابن البختری المرادی) و هم احب الناس الی احياء و امواتاً»^۲.

۱. وسائل، باب ۱۱، از ابواب صفات قاضی، ج ۱۸، ص ۱۰۳، حدیث ۱۴.

۲. همان، ص ۱۰۴ حدیث ۱۸.

روایات دیگری هم قریب به این مضمون وارد شده است مانند روایت ۲۱ و ۲۲ و ۲۵ و ۲۶ همین باب. در روایت ۲۱ همین باب در ذیل نام این چهار نفر این تعبیر آمده است «و لولا هولاء ما كان احدٌ يستنبط هذا، هولاء حفاظ الدین و اماناء ابی علیه السلام علی حلال الله و حرامه و هم السابقون الینا فی الدنیا و السابقون الینا فی الآخرة» چند روایت صحیح هم هست که در اینها به طور واضح و روشن ضمن تکریم و بزرگداشت این چهار نفر مردم را به اینها ارجاع داده‌اند.

تقریب استدلال: تقریب استدلال به این طایفه از روایات این است که نوعاً در این روایات تعبیری به کار رفته از جمله اماناء الله علی حلاله و حرامه، حفاظ الدین یا این تعبیر که اگر اینها نبودند آثار نبوت مندرس می‌شد و از بین می‌رفت. این چهار نفر همگی در این اوصاف مشترکند و اساساً وجه ارجاع ائمه به این چهار نفر هم وجود همین اوصاف می‌باشد؛ عمده این است که ارجاع به این چهار نفر علی سبیل التخییر است یعنی چهار نفر را معرفی کردند در حالی که قطعاً این چهار نفر از نظر مراتب فضل و علم همگی در یک سطح نبودند. این خیلی بعید است که بگوییم همه این چهار نفر یک اندازه از سواد و معرفت داشته‌اند. اگر مرتبه علمی این چهار نفر یکی نبوده و از طرفی ارجاع به این چهار نفر داده شده علی سبیل التخییر یعنی در بین اینها اعلم و غیر اعلم وجود داشته؛ این نشان می‌دهد که به غیر اعلم هم می‌توان رجوع کرد.

این قلت: ممکن است کسی اشکال کند که این روایات و تعبیری که در مورد این چهار نفر ذکر شده، مربوط به فرضی است که این چهار نفر در فتوی متفق بوده‌اند یعنی ارجاع به این چهار نفر علی سبیل التخییر، در صورتی است که فتوای آنها یکی بوده و با هم اختلاف نظر نداشته باشند لذا شامل فرض اختلاف این چهار نفر در فتوی نمی‌شود.

قلت: این احتمال خلاف اطلاق کلام امام علیه السلام است؛ اینکه بخواهیم بگوییم امام می‌گوید این چهار نفر اماناء الله هستند در صورتی که فتوای آنها با هم یکسان باشد و ارجاع به این چهار نفر داده‌اند علی سبیل التخییر در صورتی که این چهار نفر فتوایشان یکی باشد؛ این خلاف ظاهر کلام امام (ع) است. التزام به اینکه اینها در همه مسائل یک نظر و رأی و استنباط داشته‌اند این هم خیلی بعید به نظر می‌رسد و قطعاً این چنین نیست و چه بسا در نقل روایاتی که از اینها شده است گاهی روایات متعارض مشاهده می‌کنیم و لذا این احتمال هم بعید به نظر می‌رسد.

در مجموع به نظر می‌رسد طایفه‌ی اولی دلالت بر جواز رجوع به غیر اعلم دارد.

طایفه ثانیه: این طایفه روایاتی است که در آن روایات ائمه معصومین علیهم السلام مردم هر ناحیه‌ای را به فقیه همان ناحیه ارجاع داده‌اند. به عنوان نمونه چند روایت را ذکر می‌کنیم از جمله این روایت:

«و بالإسناد عن ابن ابی عمیر عن شعیب العقرقوفی قال: قلت لأبی عبدالله علیه السلام ربما إحتجنا عن نسئل عن الشیء فممن نسئل؟ قال علیک بالأسدی یعنی ابابصیر»^۳ سؤال می‌کنند گاهی مواردی پیش می‌آید ما نیازمند سؤال از چیزی می‌شویم از چه کسی سؤال کنیم؟ امام می‌فرماید از ابی بصیر سؤال کنید.

۳. همان، ص ۱۰۳، حدیث ۱۵.

در روایتی از علی بن مسیب همدانی «قال قلت للرضا علیه السلام، شقتی بعیده و لست اصل الیک فی کل وقتٍ منزل من دور است و من نمی‌توانم هر وقتی که لازم شد خدمت شما برسم «فمنم أخذ معالم دینی؟» از چه کسی مسائل دینی را سؤال کنم؟» قال علیه السلام من ذکر یا بن آدم القمی المأمون علی الدین و الدنیا قال علی بن المسیب فلما انصرفت قدمنا علی ذکر یا بن آدم فاسئلته عما احتجت الیه^۴ طبق این روایت امام رضا (ع) ذکر یا بن آدم را معرفی می‌کند به عنوان کسی که مأمون بر دین و دنیا است؛ می‌گوید رجوع به ذکر یا بن آدم بکن و او مورد اعتماد است هم در امور دین و هم امور دنیا.

روایت دیگر: «عن عبد العزیز بن المهتدی و کان خیر قمی رأیته و کان وکیل الرضا علیه السلام و خاصته، قال سئلت الرضا علیه السلام فقلت إنی لا ألقاک فی کل وقتٍ فممن أخذ معالم دینی؟» از امام رضا (ع) سؤال کردم که از چه کسی معالم و مسائل دینی‌ام را سؤال کنم؟ «فقال علیه السلام خذ عن یونس بن عبد الرحمن»^۵.

شبهه به این روایت، روایت دیگری است «عن عبد العزیز بن المهتدی قال قلت للرضا علیه السلام إن شقتی بعیده فلست أصل الیک فی کل وقت، فأخذ معالم دینی عن یونس مولى آل یقظین؟ قال علیه السلام: نعم»^۶.

یا در یک روایتی ابن ابی یعفور از امام صادق (ع) نقل می‌کند که امام بر طبق این روایت او را به محمد بن مسلم ارجاع می‌دهد «قلت لابی عبدالله علیه السلام إنه لیس کل ساعة القاک و لایمکن القدوم و یجی الرجل من اصحابنا فیسئلنی و لیس عندی کل ما یسئلونی فقال علیه السلام ما یمنعک من محمد بن مسلم التقفی فإنه سمع من أبی و کان عنده وجهاً»^۷.

تقریب استدلال: مجموع این روایاتی که ما در یک طایفه قرار دادیم دلالت بر این دارد که ائمه مردم هر منطقه‌ای را به فقیه همان منطقه و بلد و یا کسی که نزدیک به آنها بوده ارجاع می‌دادند؛ حال اگر فتوای غیر اعلم معتبر نباشد و فقط رأی و نظر اعلم حجت باشد وجهی برای ارجاع مردم هر منطقه و بلد به فقیهی که در آن بلد و یا نزدیک آن بلد زندگی می‌کرد، وجود نداشت. معلوم می‌شود در نظر ائمه (ع) کسی که به یک مرتبه‌ی قابل قبولی از علم و فقاہت رسیده باشد، می‌تواند پاسخگوی سؤالات مردم باشد. اگر اعلمیت معتبر بود ائمه (ع) فقط به افضل و اعلم اصحاب خود ارجاع می‌دادند، در حالی که این کار را نکردند. شما مجموع کسانی که ائمه (ع) مردم را به آنها ارجاع دادند، در یک فهرست قرار دهید می‌بینید افراد زیادی هستند. چطور می‌شود افراد متعدد مورد رجوع مردم قرار بگیرند؟ آیا همه آنها از نظر مرتبه علمی در یک مرتبه بودند؟ قطعاً این گونه نبوده است. مثلاً یونس بن عبد الرحمن که جزء آن چهار نفر هم نیست. یا ذکر یا بن آدم و یا در بعضی روایات ارجاع به عبد العظیم حسنی داده شده، اینها که قطعاً مراتب علمی‌شان یکسان نبوده است و هر کدام در یک منطقه‌ای بودند و ائمه ارجاع داده‌اند به آنها. این نشان می‌دهد که اعلمیت و افقیهیت معتبر نیست و إلا وجهی برای ارجاع مردم به فقیه هر بلد نبود.

۴. همان، ص ۱۰۶، حدیث ۲۷.

۵. همان، ص ۱۰۷، حدیث ۳۴.

۶. همان، حدیث ۳۵.

۷. همان، ص ۱۰۵، حدیث ۲۳.

طایفه سوم: طایفه سوم از روایات، روایاتی است که در آن ارجاع به یک عنوان کلی شده است و یا اگر هم ارجاع به یک شخص خاصی شده در آن تعلیلاتی بیان شده که از آن تعلیلات می‌توان جواز رجوع به غیر اعلم را استفاده کرد. ما در اینجا نمی‌خواهیم برگردیم به دلیل اول؛ دلیل اول اطلاق ادله لفظیه جواز تقلید بود که از جمله ادله لفظیه جواز تقلید، روایات بود. ما یک مرحله در بیان ادله در ضمن دلیل اول، مسئله اطلاق ادله جواز تقلید را ذکر کردیم. اشکالاتی به اطلاق شده بود که پاسخ دادیم آنچه که ما در اینجا می‌گوییم غیر از اطلاقاتی است که در آنجا ذکر شد. در طایفه سوم تأکید روی این تعلیلاتی است که در روایات بیان شده که ما از این می‌خواهیم استفاده کنیم که رجوع به غیر اعلم جایز است مثلاً در روایتی، امام علیه السلام در مورد عمری و پسرش می‌فرمایند «سئلت ابا محمد علیه السلام عن مثل ذلک» قبل از این روایت، روایت دیگری از امام صادق (ع) وارد شده است می‌گوید من شبیه این را سؤال کردم یعنی عن آخذ معالم دینی؟ «فقال علیه السلام العمری و ابنه ثقتان» بعد در ادامه می‌رسد به اینجا که «فإنهما الثقتان المأمونان»^۸ اینجا امام ارجاع به عمری و پسرش داده‌اند و علت آورده‌اند در ذیل روایت برای این ارجاع و فرمودند «فإنهما الثقتان المأمونان» اینها ثقه و امین و مورد اعتماد هستند. یا مثلاً در توقیع شریف که سابقاً هم خواندیم «فأما الحوادث الواقعة فارجعوا الی رواة احادیثنا فإنهم حجتی علیکم» این جمله «فإنهم حجتی علیکم» در مقام تعلیل ارجاع به روات احادیث است که به نحو عام وجه رجوع به این جماعت را ذکر کرده است و در ذیل همین توقیع شریف امام زمان در مورد محمد بن عثمان عمری می‌فرماید «و أما محمد بن عثمان العمری فرضی الله عنه و عن ابیه من قبل فإنه ثقتی و کتابه کتابی»^۹ این تعبیر فانه ثقتی و کتابه کتابی علت است برای ارجاع به این اشخاص که ارجاع برای چه چیزی می‌باشد. برای اینکه اینها ثقه هستند و خداوند تعالی از آنها راضی است. یا مثلاً در ذیل روایت ابن ابی یعفر از امام صادق (ع) در مورد محمد بن مسلم آمده «فإنه سمع من ابی و کان عنده وجهاً» این از پدر من شنیده و در نزد پدرم خوش نام و مورد قبول بود.

تقریب استدلال: در هر صورت از این تعلیلاتی که در ذیل این روایات وارد شده معلوم می‌شود آنچه برای رجوع لازم است رسیدن به مرتبه‌ای از علم و دانش و معرفت دینی است که مورد قبول است و همین مقدار که به این مرحله و مرتبه برسند قول آنها حجت است و دیگر سخن از اعلمیت و افضحیت در این روایات مطرح نیست. مثلاً ما قبلاً در زمره روایات این روایت را داشتیم. روایتی بود از «احمد بن حاتم بن ماهویه قال کتبت الیه یعنی ابن الحسن الثالث (ع) أسئله عن آخذ معالم دینی و کتب أخوه ایضاً بذلک» احمد بن حاتم و برادرش نامه نوشتند و سؤال کردند از امام (ع) که ما از چه کسی معالم دین خود را اخذ کنیم؟ «فکتب الیهما فهمتُ ما ذکرتما فاصمدا فی دینکما علی کل مسنٍ فی حبنا و کل کثیر القدم فی امرنا فإنهم

۸. همان، ص ۱۰۰، حدیث ۴.

۹. همان، ص ۱۰۱، حدیث ۱۸.

کافوکما إن شاء الله تعالی»^{۱۰} می‌گوید در امور دینتان اکتفا کنید و خودتان را بی‌نیاز کنید بر رجوع به هر کسی که در محبت ما اصرار دارد و در مسیر ما قدم بر می‌دارد، این برای شما کافی می‌باشد.

البته ما در مورد این روایت سابقاً گفتیم که دلالتش بر مشروعیت تقلید محل بحث است چون این روایت در واقع اشاره می‌کند به کسی که شدید المحبة نسبت به ما است و یا کثیر القدم است در مورد امر و ولایت ما. گفتیم این روایت در مورد اخذ روایات و نقل روایات در واقع یک نوع رجحان را می‌رساند یعنی به عنوان یک شرط برای راوی قطعاً نیست. راوی که لازم نیست کثیر القدم در ائمه باشد یا شدید المحبة نسبت به آنها باشد. لذا این یک رجحانی را برای آن جهت بیان می‌کند اما اینکه این یک معیار اصلی باشد برای قبول روایت، نه این گونه نیست.

اگر ما دلالت این را بر حجیت فتوی بپذیریم، بدیهی است که این عنوان مسن فی حینا یا کثیر القدم فی امرنا یک عنوان کلی است و حداقل این است که اگر این معیار را برای مرجع تقلید بپذیریم (این خودش محل بحث است) قدر متیقن این است که اینجا سخن از اعلییت و افقهیت مطرح نیست و هر کسی که این عنوان بر او منطبق شود. لذا با عنایت به این طوایف از روایات که در آنها نسبت به مسئله اعلییت و افقهیت، چیزی که بتوانیم وجود این شرط را استفاده کنیم مشاهده نمی‌شود، لذا از این روایات جواز رجوع به غیر اعلم استفاده می‌شود.

بحث جلسه آینده: در اینجا چند اشکال وجود دارد که در جلسه آینده به بررسی آن خواهیم پرداخت و باید دید که نتیجه نهایی بحث چیست؟

«والحمد لله رب العالمین»

۱۰. همان، ص ۱۱۰، حدیث ۴۵.